

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) در این مسئله ششم مطالبی را فرمودند که تبیین آن مطالب به دسته‌بندی کردن صورت‌های ۲۴ گانه است که این صور ۲۴ گانه در مسالک<sup>۱</sup> آمده، در جواهر<sup>۲</sup> آمده و قابل تبیین هست. احکام این صور ۲۴ گانه در طی این روایاتی که اشاره شد قابل تبیین هست، چه اینکه بیان شد. بخشی از فروع مربوط به اینها مانده است که در این جلسه طرح می‌شود و آن این است که فسخ همان طوری که غیر از انفساخ است، غیر از طلاق هم هست؛ لکن در روایت چهارده باب یک<sup>۳</sup> و یک باب سه<sup>۴</sup>، عنوان طلاق بر این فسخ اطلاق شده است. این یک طلاق مصطلح فقهی نیست، این طلاق لغوی است.

پس نکته اول این است که گاهی طلاق بر فسخ اطلاق می‌شود؛ لکن کاملاً بین طلاق و فسخ فرق است و این طلاق، طلاق لغوی است نه طلاق فقهی و اصطلاحی.

روایت چهارده باب یک؛ یعنی وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۱۱، روایتی که «غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَوَجَدَهَا بِرِصَاءٍ أَوْ جَذْمَاءَ قَالَ إِنْ كَانَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا وَلَمْ يَتَبَيَّنْ لَهُ فَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ وَإِنْ شَاءَ أَمْسَكَ وَلَا صَدَاقَ لَهَا وَإِذَا دَخَلَ بِهَا فَهِيَ امْرَأَتُهُ»؛ این شخص از احکام عیب سؤال می‌کند و حضرت

۱. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۲۹.

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۴۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

می‌فرماید اگر خواست فسخ می‌کند و اگر خواست نگه می‌دارد. طلاق در برابر امساک نیست، فسخ در برابر امساک است؛ لذا خود صاحب وسائل به این نکته توجه داشت فرمود: «حَمَلَ الشَّيْخُ الطَّلَاقَ هُنَا عَلَى الْمَعْنَى اللَّغَوِيَّةِ دُونَ الشَّرْعِيَّةِ»<sup>۱</sup>، برای اینکه طلاق غیر از فسخ است و آنچه در مقابل امساک است، فسخ است نه طلاق.

روایت یک باب سه هم همین معنا را دارد؛ یعنی وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۱۴ و ۲۱۵، «أَبَى الصَّبَاح» می‌گوید از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردم: «عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَوَجَدَ بِهَا قَرْنًا»؛ آن استخوانی که مانع آمیزش بود یا شبیه استخوان. «إِلَى أَنْ قَالَ قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا» حکم آن چیست؟ حضرت فرمود: «إِنْ كَانَ عِلْمٌ بِذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَنْكِحَهَا يَعْنِي الْمُجَامَعَةَ ثُمَّ جَامَعَهَا فَقَدْ رَضِيَ بِهَا»؛ اگر علم بود و در صورت علم تصرف کرد یعنی راضی به این عیب است که این نکاح به معنای لغوی است و خود حضرت تفسیر کرده «يَعْنِي الْمُجَامَعَةَ». «وَإِنْ لَمْ يَعْلَمْ إِلَّا بَعْدَ مَا جَامَعَهَا فَإِنْ شَاءَ بَعْدُ أَمْسَكَ وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ»؛ اگر چنانچه قبلاً نمی‌دانست بعد از این کار عالم شد که این زن عیب دارد، او یا می‌تواند امساک کند و نگه دارد این زن را، یا طلاق بدهد. اینجا طلاق در قبال معنای لغوی است یعنی فسخ بکند؛ منتها آنجا نکاح معنای لغوی بود و خود حضرت در متن روایت معنای لغوی نکاح را ذکر کرد، اینجا معنای لغوی طلاق که همان فراق است مراد است و ذکر نکرده است. اینجا هم مرحوم صاحب وسائل دارد که «الطَّلَاقُ هُنَا مُسْتَعْمَلٌ بِالْمَعْنَى اللَّغَوِيَّةِ»<sup>۲</sup>. این یک مطلب.

مطلب دوم آن است که خیار یا زمان‌دار است یا زمان‌دار نیست؛ «وَعَلَى أَيْ تَقْدِيرٍ» یا بین ردّ و شیء دیگری مخیر است، یا بین ردّ و امضا مخیر است. خیاری که زمان‌دار باشد، حالا یا زمانش مشخص است نظیر خیار حیوان

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۵.

که سه روز است، یا «شرط الخيار»ی که زمان خاص معین بکنند، یا نه، نظیر «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا»<sup>۱</sup> که زمانش زمان افتراق است، وقتی افتراق حاصل شد خيار از بين می‌رود. پس خيار یا زمان‌دار است و زمانش هم یا تعیین شده است مانند خيار حيوان که سه روز است، یا «شرط الخيار» که سه روز یا کمتر یا بیشتر است، یا زمانش به یک حدّ خاصی است نظیر «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا»، یا مشخص نیست که چه وقت است. آن خياری که مشخص نیست، در فوریت و تراخی بودن آنها بحث شد و اصل هم در این خيارات فوری است، مخصوصاً درباره خيار عيب. درباره نکاح که ادعای اجماع شده است که خيار عيب فوری است، این یک مطلب؛ حالا فوریتش یا برای آن است که به اطلاق احوالی و ازماني ادله وفاء تمسک می‌شود یا فرمایش صاحب ریاض است که به اجماع تمسک کردند؛<sup>۲</sup> به هر حال خيار فوری است. خيار یا بين قبول و نکول است، همین دو ضلع را دارد، یا نه این‌طور نیست که بين ردّ و امساک باشد؛ یا ردّ می‌کند، یا امساک می‌کند «بلا عوض» مانند خيارات دیگر، یا امساک می‌کند «مع الأرش» مانند خيار عيب. خيار عيب این‌چنین نیست که شخص مخیر باشد بين قبول و نکول، یا ردّ کند یا بپذیرد؛ بلکه یا ردّ می‌کند یا می‌پذیرد با أرش، این برای خيار عيب در بيع. در جریان عقد نکاح که اگر تدلیسی شد، جریان تدلیس هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی به مسئله خيار ندارد، نظیر أرش نیست که از اضلاع خيار باشد. این یک مبحثی کاملاً جدا و بیگانه است.

در جریان خيار عيب در مسئله نکاح، او بين دو امر بين قبول و نکول مخیر است یا ردّ می‌کند یا نگه می‌دارد. این تمام شد. اگر چنانچه عالماً تصرف کرده است، حق ردّ ندارد و اگر تصرفش بی‌علم بود، حق ردّ دارد. آن‌گاه یک

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۷۰.

۲. ریاض المسائل (ط - الحديثه)، ج ۱۱، ص ۴۶۲ و ۴۶۳.

مسئله‌ای است کاملاً بیگانه یعنی بیگانه! کاملاً بیگانه از مسئله خیار عیب است. یک وقت است که در اینجا یک تدلیسی شده است، اگر تدلیس شده یک دعوای جدیدی است که تدلیس شده یا نشده و اگر چنانچه تدلیس شده شخص مغرور شده و فریب خورده و «المغرور یرجع إلی من غرّه»؛ بنابراین یک دعوای جدایی است. لذا در مسئله عیب گوشه‌ای از اینها را ممکن است که صاحب جواهر تعرض کرده باشد، چون دیگران تعرض کردند. دو دعوای یعنی دو دعوای! گاهی در مسئله عیب که آیا این عیب هست یا نه، دعوایی است بین زوج و زوجه که یکی مدعی است و یکی منکر است، اینها به محکمه مراجعه می‌کنند. یک دعوای مستأنف و بیگانه‌ای است راجع به تدلیس که می‌گوید فلان کس تدلیس کرده، ولیّ تدلیس کرده، می‌گوید نه! خود زوجه تدلیس کرده، می‌گوید نه! یک دعوایی است جدا، یک بینّه جدا، یک مدّعی جدا، یک یمین جدا. اینها که دقیقاً بحث کردند توجه کردند که هیچ ارتباطی بین تدلیس و غرامت گرفتن و مسئله خیار نیست؛ نظیر اُرش نیست، اُرش ضلع خیار است. اُرش در مسئله بیع ضلع خیار است که یا ردّ می‌کند یا قبول «مع الأرش» یا قبول بی اُرش؛ اما مسئله تدلیس و غرامت گرفتن به نحو سالبه کلیه هیچ ارتباطی با حقیقت آن ندارد. اگر یک وقتی در محکمه ثابت شده است که فریب خورده، آن وقت مراجعه می‌کند. پس غرامتی که به عنوان تدلیس گرفته می‌شود، ضلع خیار نیست تا ما بگوییم نمی‌شود بین ردّ و غرامت فرق گذاشت؛ نظیر اُرش با ردّ نیست که اگر ردّ کرد دیگر اُرش نیست، اگر اُرش است دیگر ردّ نیست، بین اینها نمی‌شود فاصله گذاشت چرا؟! پس یک وقت است که امضا می‌کند که قبول کرده، یک وقت است ردّ می‌کند که نپذیرفته و فریبی هم در کار نبود؛ کسی هم اطلاع نداشت، خود آن زن هم اطلاع نداشت، هیچ فریبی هم در کار نبود. در مسئله خیار عیب حتماً مسئله اُرش مطرح است مطلقاً؛ اما اینجا اصلاً کسی کسی را فریب نداد و چون کسی کسی را فریب نداد جا برای غرامت نیست. اگر چنانچه ثابت شد که فریب بود، این شخص مطلقاً می‌تواند به

آن تدلیس کننده مراجعه کند؛ هم تدلیس کننده را تعزیر می‌کنند به تعبیر صاحب ریاض،<sup>۱</sup> برای اینکه معصیت کرده، کار حرامی انجام داده است. ولی در مسئله اُرش دیگر تعزیری در کار نیست، ولو شخص عالماً بداند که این معیب است و این را به فروشنده بدون اعلام فروخت؛ تعزیری در کار نیست، چون تدلیس نیست.

جریان تدلیس که فرق جوهری با مسئله عیب دارد که اُرش در آنجا با تدلیس همراه نیست، این یک حکم تکلیفی است معصیت کرده و غرامت هم باید پردازد.

«فتحصل» که هیچ ارتباطی بین مسئله غرامت با مسئله فسخ نیست، دو چیز جداست؛ لذا این آقایان می‌گویند در دو محکمه، دوتا بینه، دوتا مدعی، دوتا یمین مطرح است که گاهی آن ثابت است این ثابت نیست و گاهی این ثابت است آن ثابت نیست.

حالا در جریان غرامت‌گیری؛ این شخص که بخواهد غرامت بگیرد، او در هر دو حال به آن فریب دهنده مراجعه می‌کند و غرامت می‌گیرد. مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) به استناد همین روایاتی که بعضی از اینها خوانده شد که به تدلیس کننده مراجعه می‌شود استدلال کرد که این استدلال تام است، یکی هم به قاعده غرورشان تمسک می‌کند که قاعده غرور همین است که «المغرور يرجع إلى من غره».<sup>۲</sup> او یک فقیهی است، بلکه سلطان فقه است که حشرش با ائمه (علیهم السلام)؛ ممکن است از کلمات بزرگان استفاده کرده باشد که این قاعده مورد پذیرش است؛ اما ما چنین قاعده‌ای در فقه نداریم که «المغرور يرجع إلى من غره». قواعد فقهی ما دو قسم است: یا

۱. ریاض المسائل (ط - الحدیث)، ج ۱۱، ص ۴۶۷.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

متن آن لفظ در روایت هست؛ نظیر استصحاب، نظیر قاعده فراغ،<sup>۱</sup> نظیر قاعده تجاوز،<sup>۲</sup> نظیر قاعده ید<sup>۳</sup> که عین همان عبارت در روایات آمده است. یا نه، عین عبارت در روایت نیست، به اصطلاح می‌گویند این قاعده مصطاد از نصوص است؛ یعنی از روایات صید شده است. قاعده «المغرور یرجع إلی من غره» نه از قبیل اول است نه از قبیل دوم؛ نه چنین چیزی ما در روایات داریم که «المغرور یرجع إلی من غره»، نه از روایات یک چنین قاعده کلی اصطیاد می‌شود. ما در موارد جزئی نظیر همین تدلیس و مانند تدلیس داریم که اگر کسی کسی را فریب داد به او مراجعه می‌کند؛ اما یک چنین اصل کلی داشته باشیم که بشود قاعده که «المغرور یرجع إلی من غره»، ما هیچ یعنی هیچ! هیچ نداریم. موارد خاصه، حکم خاص خودش را دارد؛ مانند همین تدلیس. در جریان تدلیس باب نکاح بله غرامت‌گیری است و اگر مشابه این در ابواب دیگر هم وارد شده، چه اینکه وارد شده، در آن ابواب هم غرامت می‌گیرند؛ اما یک امر کلی داشته باشیم بگوییم: «المغرور یرجع إلی من غره»، ما نداریم.

در جریان «المغرور یرجع إلی من غره» که ما چنین قاعده‌ای نداریم؛ لذا آنها که قواعد فقهی را شمردند تاکنون از این قاعده چیزی نام نبردند و بعضی هم که نام بردند برای اینکه بگویند این بی‌مدرک است نام بردند، نه برای تثبیت این. یک وقت است قاعده ضرر<sup>۴</sup> هست که قاعده خسارت را باید پردازد و مانند آن، آن راه‌های دیگر دارد؛ وگرنه یک چنین قاعده‌ای که «المغرور یرجع إلی من غره» مطلقاً در همه این ابواب به صورت قاعده باشد ما نداریم. در خصوص باب نکاح که تدلیس هست، خود ما روایت داریم. اگر کسی از این روایات توانست یک امر

۱. قاعده فراغ عبارت است از: حکم ظاهری به صحت عملی که شخص از انجام آن عمل، فارغ شده است؛ به عنوان مثال: اگر مکلف نمازی خواند و بعد از اقام نماز، در اجزاء یا شرائط آن نماز از نظر صحت شک کرد، قاعده فراغ، حکم ظاهری صحت نماز را برای این شخص اثبات می‌کند.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۱، ص ۳۶۴. «قاعده تجاوز عبارت است از: حکم ظاهری به اتیان جزء مشکوک پس از تجاوز از محل آن؛ به عنوان مثال: اگر مکلف در سجده نمازش شک کند که آیا رکوع نماز را به جا آورده است یا نه؟ قاعده تجاوز، حکم ظاهری به اتیان رکوع را برای او جعل می‌کند».

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۸؛ «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدَّى».

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۹۴.

کلی استنباط بکند «فله ذلک»؛ اما از این روایات یک امر کلی در سراسر ابواب فقه استفاده‌اش آسان نیست، حداکثر این است که در بعضی از روایات دارد که «لَا تُهْ دَلَّسَهَا»؛ آن شخص تدلیس کرده با این زن، یا خود این زن «دلّست»؛ آن وقت ما بگوییم تدلیس «بما أنه تدلیس» غرامت‌آور است و تدلیس در همه موارد هست، چه در مسائل نکاح باشد، چه در مسائل اموال باشد. استفاده چنین کاری مشکل است به عنوان قاعده! غرض این است که این قاعده نه منصوص است نه مصطاد، درباره خصوص تدلیس بله، «لَا تُهْ دَلَّسَهَا». این «لَا تُهْ دَلَّسَهَا» دلیل نیست که در جمیع موارد فقه هر جا کسی کسی را فریب داد ضامن هم هست.

در این موارد که باز یک کمی مرور بکنیم می‌بینیم که اصل ضمان محفوظ است؛ اما هیچ ارتباطی به عنوان خیار فسخ ندارد، ضلع خیار نیست، نظیر ارش نیست. در آنجا نمی‌شود جمع بین ارش و ردّ کرد؛ اگر ردّ کرد دیگر ارش نیست و اگر ارش بگیرد دیگر ردّ نیست. اینجا می‌شود قبول بکند و غرامت بگیرد. اما چون دوتا عنوان است اگر این دو عنوان هر دو حاصل شد می‌تواند قبول بکند و غرامت و اگر این عنوان دوم حاصل نشد فقط قبول بکند. غرامت در جریان نکاح نظیر ارش نیست.

اما این سه تا روایتی که قبلاً مطرح شد درباره اینکه این آمیزش به قید اخیر برمی‌گردد، سه تا روایت بود: روایت یک باب یک بود<sup>۱</sup> و چهارده باب یک بود<sup>۲</sup> و یک باب سه<sup>۳</sup> یک باب یک چون قیدی که وارد چند جمله شد قدر متیقن به آن اخیر برمی‌گردد، این اطلاق ندارد، نه در مقام تفصیل است، منافات ندارد با روایاتی که تفصیل بدهد یا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

تفصیل ندهد. اگر یک قیدی عقیب چند جمله واقع شد قدر متیقنش آن اخیری است، حالا ممکن است اطلاقش و عدم اختصاص به اخیر از روایات دیگر استفاده بشود ولی به آن روایت نمی‌شود استدلال کرد.

اما روایت‌های دیگر همه آن روایت‌ها آمده گفته به اینکه این شخص می‌تواند ردّ کند و اصلاً در صدد بیان فور و تراخی نیست، در صدد این است که تصرف مانع ردّ است. در خیار عیب هم همین‌طور است دارد که اگر کسی تصرف کرد نمی‌تواند ردّ کند، نه معنای آن این است که این قدر خیار دارد تا تصرف کند و اگر تصرف کرد خیار ساقط می‌شود، به دلیل اینکه هنوز ضلع دیگر خیار هست. حتی در خیار عیب در حیوان، اگر تصرف کرد حق ردّ ندارد، نه خیار ساقط است، نه خیار تا آن زمان هست، حق ردّ ندارد باید ارش بگیرد، ولو ارش یکماه طول بکشد؛ شخص مسافرت است تا از مسافرت برگردد تقویم بکنند، قیمت‌گذاری بکنند و ارش بگیرند، یکماه طول می‌کشد.

پس این روایاتی که می‌گوید اگر تصرف کردی حق فسخ نداری، معنای آن این نیست که خیار ادامه دارد تا زمان تصرف و فوری نیست؛ این در صدد بیان این است که تصرف مسقط است. اگر چنانچه خیار عیب بود مسقط ردّ است نه مسقط خیار؛ لذا شخص همچنان خیار دارد و ردّ نمی‌تواند بکند، بعد ارش می‌گیرد و در ارش‌گیری یک مدتی لازم است که اهل خبره بیابند قیمت‌گذاری بکنند و مانند آن.

پس بنابراین روایاتی که در باب خیار بیع وارد شده یا در باب عیوب در نکاح وارد شده، در صدد بیان این است که ردّ با تصرف ساقط می‌شود، نه خیار تا آن زمان است و فوری نیست و زمان‌مند است، به دلیل اینکه اگر این شخص تصرف کرد خیارش ساقط نمی‌شود، ردّش ساقط می‌شود، ضلع دیگر خیار که عبارت است از ارش است همچنان ادامه دارد.



و اما جریان تدلیس؛ تدلیس هیچ کاری به خیار ندارد، این طور نیست که نظیر اُرش باشد، این مرد مخیر است یا ردّ کند یا قبول کند «مع الغرامة». اصلاً مسئله غرامت جزء ضلع خیار نیست. لذا این بزرگان می‌گویند اگر تدلیس نبود که نبود و اگر تدلیس بود باید در محکمه ثابت بشود.

پس «هاهنا محکمتان»: یکی محکمه برای اصل عیب است که آیا این عیب هست یا نیست؟ بیّنه دارد، مدعی دارد؛ چه اینکه درباره عنن وارد شد. این بزرگان حتی صاحب جواهر و مانند او می‌گویند هیچ ارتباطی بین آن بیّنه و یمین با این بیّنه و یمین نیست، چون دوتا محکمه است، دو مطلب جدای از هم است: یکی دعوا در ثبوت و نفی عیب است، یکی دعوا در ثبوت و نفی تدلیس است. پس بنابراین تدلیس جزء ضلع خیار نیست، نظیر اُرش نیست و کاملاً فصل بین اینها جایز است؛ یعنی ممکن است ردّ بکند «بلا تدلیس»، یا قبول بکند «بلا غرامة»، چون اصلاً آنجا تدلیس نیست.

حالا این روایات را که ملاحظه بفرمایید، می‌گویید اگر تدلیس کرده است باید غرامت پردازد. عمده یک حرفی است که مرحوم علامه در قواعد دارد. این حرف یک مقداری به عدل و انصاف نزدیک‌تر است به حسب فهم ظاهری ما؛ اما مطابق با روایات نیست و آن این است که اگر چنانچه این زن تدلیس کرده است، ظاهرش این است که کلّ مهر را برمی‌گردانند. این زن آمده مدتی همسر این مرد شد، این مرد هم آمیزش کرد و از او بهره‌برداری کرد مَهریه را به او تسلیم کرد، بعد چون «لأنها دَلَّست» تمام مهر را بخواهد از او بگیرد. این است که مرحوم علامه دارد به اینکه به مقداری که این حق انتفاع محفوظ بماند باید در اختیار زن باشد که این هیچ مهریه‌ای نصیب او نشود، این مطابق با عدل و انصاف نیست. اگر واقعاً اجماعی در کار باشد بله این فرمایش را آدم نمی‌پذیرد؛ ولی از ظاهر این روایات همین فرمایشی است که آقایان نظر دارند که کلّ مهر باید برگردد. آن وقت این کلّ مهر برگردد، یک

مقداری تعبدپذیری سخت می‌خواهد که این زن آمده حالا یک اشتباهی کرده می‌دانست که این عیب را دارد، آمده مدتی هم‌بستر این مرد شده و مهریه را گرفته، الآن همه مهریه را باید بپردازد و آن دختر بودن خودش را هم از دست داده و هیچ چیزی الآن دست او نیست.

پرسش: ...

پاسخ: اقدام نیست، این اقدام نیست بر ضرر.

پرسش: ...

پاسخ: بله تدلیس کرده، برابر تدلیس باید عقاب بشود. تعزیرش درست است، چیزی از مهریه را از او برگردانند درست است؛ اما کل مهریه را بگیرند! مرحوم علامه (رضوان الله علیه) در قواعد این فرمایش را فرمودند، در تحریر هم این را دارند.

پرسش: ...

پاسخ: نه، منظورم این است که ظهور می‌دهد به لفظ، مرحوم علامه (رضوان الله تعالی علیه) هم - معاذ الله - براساس قیاس و اینها که این حرف را نمی‌زند. غرض این است که این را وقتی به عرف إلقا بکنید می‌بینید که این را می‌پذیرد. بخواهیم به آن صبغه فقهی بدهیم، صبغه فقهی نیست. بعضی‌ها خواستند بگویند به اینکه مهر المثل بر می‌گردد؛ مهر المثل برای عقد فاسد است، وقتی عقد صحیح بود و آمیزش شد تمام مهر برای زن است، مهر المثل معیاری ندارد. این براساس قاعده عدل و انصاف، بنای عقلا، وقتی در فضای فکر شیعه قرار بدهید می‌بینید که این را به زحمت می‌پذیرد؛ لذا اگر یک کسی خواست احتیاط بکند، یعنی من به جایی نمی‌رسم مقلدین می‌توانند به مرجع دیگر مراجعه کنند. اینکه احتیاط می‌کنند یعنی برای ما خوب جا نیفتاد، شاید فرمایش علامه حق باشد؛ یعنی

این زن آمده حالا غفلتی کرده اشتباهی کرده بله، تعزیر هم بشود جا دارد، برای اینکه گناه کرده است، بله این را آدم می‌پذیرد که این فرمایشی که صاحب ریاض دارد که تدلیس کننده تعزیر می‌شود، این را آدم می‌پذیرد چون گناه کرده است.

پرسش: ادله تدلیس حاکم است؟

پاسخ: نه، ظهور می‌دهد؛ چون خود همین روایات دارد به اینکه این مهر در قبال بهره‌های فراوانی است که مرد از این زن برده است، حالا همه بهره‌هایی که برده رایگان؟! آن روایات هم هست.

پرسش: ...

پاسخ: نه، منظور آن است که این زن یک تدلیسی کرده تعزیر می‌شود، یک؛ بخشی از مهر استرداد می‌شود، دو؛ اما با دست خالی برگردد با کتک خوردن برای چه؟! این برای چه؟! مدتی مرد از او بهره‌برداری کرده هیچ چیزی هم نیست.

حالا این روایت‌ها را هم ملاحظه بفرمایید، گرچه آنجا دارد که کل مهر برمی‌گردد و دلیلش هم این است که «لَا تَنْهَ دَلْسَهَا» تدلیس کرده است بر او؛ البته این «فی الجملة» درست است. حاکم شرع حالا ممکن است چیزی از او بگیرد و به این زن بدهد؛ مثلاً در روایت یک باب دو دارد «إِذَا دَلَّسَتْ الْعَقْلَاءُ وَالْبُرَصَاءُ وَالْمَجْنُونَةُ وَالْمُفْضَاءُ وَمَنْ كَانَ بِهَا زِمَاتُهُ ظَاهِرَةً فَإِنَّهَا تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ وَ يَأْخُذُ الزَّوْجُ الْمَهْرَ مِنْ وَلِيِّهَا الَّذِي كَانَ دَلَّسَهَا».

این‌گونه از روایات قابل قبول است از ولی می‌گیرد؛ اما سهم زن محفوظ است. مهریه‌ای که به زن داده شد برای اوست، آن ولی‌ایی که تدلیس کرده است این غرامت را باید بپردازد، این عیب ندارد. اما آنجایی که خود زن تدلیس کرده است همه مهر را از او بگیرند، این جای تأمل مرحوم علامه باقی است.

«فَإِنْ لَمْ يَكُنْ وَلِيَّهَا عَلِمَ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَتُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا قَالَ وَ إِنْ أَصَابَ الزَّوْجُ شَيْئًا مِمَّا أَخَذَتْ

مِنْهُ فَهُوَ لَهُ»؛ همه این چیزهایی که به زن داد به مرد برمی گردد. «وَ إِنْ لَمْ يُصِبْ شَيْئًا فَلَا شَيْءَ لَهُ».<sup>۱</sup>

در روایت دوم همین باب؛ یعنی باب دو آنجا دارد که «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي امْرَأَةٍ زَوْجَهَا وَلِيَّهَا وَ هِيَ بَرِّصَاءُ

أَنَّ لَهَا الْمَهْرَ بِمَا اسْتَحَلَّ» از بضعش، «وَ أَنَّ الْمَهْرَ عَلَى الَّذِي زَوْجَهَا»، این جاها قابل قبول است کاملاً؛ یعنی آن ولیّ

تدلیس کرده است، او باید غرامت بپردازد. «وَ إِنْ صَارَ عَلَيْهِ الْمَهْرُ لِأَنَّهُ دَلَّسَهَا»<sup>۲</sup> این تعلیل را همان بزرگان

خواستند بگویند آیا می شود از این «لِأَنَّهُ» از عموم تعلیل استفاده کنیم که «المغرور يرجع إلى من غره»، یا نه این

برخلاف اصل است و باید بر مورد نص اکتفا کرد؟

پرسش: چه ولیّ تدلیس کند و چه خودش، چه فرقی می کند؟

پاسخ: هیچ فرق نمی کند، اما اگر ولیّ تدلیس کرد ولیّ هم تعزیر می شود و هم باید غرامت بپردازد، اما آن

مهریه ای که زن گرفته را از او نمی گیرند؛ اما اگر خود زن تدلیس کرده باشد تمام مهر را از او می گیرند؛ یعنی در این

مدتی که در بستر این مرد بود رایگان مرد از او استفاده کرد. این با آن «لأنه عوض البضع» و مانند آن سازگار

نیست؛ یعنی در این مدت این مرد از او بهره برداری کرد بدون اینکه هیچ سهمی برای این زن باشد، این پذیرفتنش

آسان نیست. این است که مرحوم علامه دارد به اینکه تمام مهر از او گرفته نمی شود. البته این سخن هم که به مهر

المثل برمی گردد ضابطه ندارد، چون مهر المثل در صورتی است که عقد فاسد باشد، عقد صحیح که مهر المثل ندارد.

اینکه بعضی ها خواستند بگویند به اینکه مهر المثل برمی گردد و بقیه برای اوست، این مهر المثل گیری برای عقد

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۲.

فاسد است. چون سلامت از عیب شرط صحت عقد نیست، یک؛ معیب بودن مانع صحت عقد نیست، دو؛ پس عقد «وقع صحیحاً»، وقتی عقد «وقع صحیحاً» آن مهر هم مهر المسمی است نه مهر المثل، جا برای مهر المثل نیست. پس آنجایی که ولی مدلس است، این روایات سرچایش محفوظ است؛ یعنی تمام مهر برای زن هست و ولی که تدلیس کرده هم تعزیر می‌شود و هم بدهکار، این هیچ عیب ندارد. اما اگر چنانچه خود زن تدلیس کرده باشد همه مهر را بخواهد بپردازد، این نظر مرحوم علامه هنوز رد نشده است.

«وَأَنَّ الْمَهَرَ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا وَإِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ الْمَهْرُ»، چرا آن ولی باید این خسارت را بپردازد؟ «لِأَنَّهُ دَلَّسَهَا» این «لِأَنَّهُ دَلَّسَهَا»، هم درباره ولی آمده است و هم درباره خود زن «لِأَنَّهُ دَلَّسَتْ» آمده است و خواستند از این قاعده استفاده عموم بکنند که این کار، کار سهلی نیست.

روایت چهارم این باب دو هم این است که حلبی از ابی عبدالله (علیه السلام): «فِي رَجُلٍ وَلَّتْهُ امْرَأَةٌ أَمْرَهَا أَوْ ذَاتُ قَرَابَةٍ أَوْ جَارٌ لَهَا» که «لَا يَعْلَمُ دَخِيلَةَ أَمْرَهَا فَوَجَدَهَا قَدْ دَلَّسَتْ عَيْبًا هُوَ بِهَا قَالَ يُؤْخَذُ الْمَهْرُ مِنْهَا وَلَا يَكُونُ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا شَيْءٌ»<sup>۱</sup> چون خود این زن تدلیس کرده است، آن ولی بدهکار نیست، آن یا همسایه بود یا بستگان بود، چون دارد به اینکه یک مردی واسطه عقد این زن با دیگری شد، این یا «فِي رَجُلٍ وَلَّتْهُ امْرَأَةٌ أَمْرَهَا»، این بیگانه است، «أَوْ ذَاتُ قَرَابَةٍ أَوْ جَارٌ»؛ یا همسایه او بود یا فامیل او بود یا بیگانه. در همه موارد خود این زن تدلیس کرده است، این مرد هیچ سهمی ندارد، آنجا فرمود که این چون «قَدْ دَلَّسَتْ عَيْبًا هُوَ بِهَا ... يُؤْخَذُ الْمَهْرُ مِنْهَا»؛ تمام مهر را از این زن می‌گیرند و این همسایه یا آن ولی یا آن رَحِم هیچ بدهکار نیست، «وَلَا يَكُونُ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

شیء». اما آن جایی که به ولیّ مراجعه بکنند که از ولیّ غرامت بگیرند، حرف مشهور بین اصحاب تام است؛ اما آن جایی که بخواهند تمام مهر را از این زن بگیرند، احتمالاً فرمایش مرحوم علامه تام باشد.

روایت هشت این باب که قُرب الإسناد دارد، دارد: «سَأَلْتُهُ عَنْ امْرَأَةٍ دَلَّسَتْ نَفْسَهَا لِرَجُلٍ وَ هِيَ رَتْقَاءُ قَالَ يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا وَلَا مَهْرَ لَهَا»<sup>۱</sup> اگر قبل از آمیزش باشد که مهر ندارد و اگر بعد از آمیزش باشد که آن روایت‌های دیگر تمام مهر را می‌گویند برگردانند.

یک روایت از فقه الرضا<sup>۲</sup> هم هست که آن را صاحب جواهر<sup>۳</sup> بعد از اینکه فقه الرضا را کنار قُرب الإسناد ذکر کرده می‌گوید که اولی که اعتباری به آن نیست، ولی به این قُرب الإسناد تمسک می‌کند.

«فتحصل» که ارش ضلع ردّ است در مسئله خیار عیب، و غرامت هیچ ارتباطی با مسئله ردّ ندارد در مسئله خیار عیب در مسئله فسخ؛ گاهی تدلیس هست و گاهی تدلیس نیست و مانند آن.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۴.

۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۲۳۷.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۵۰.